



بیانات در آغاز درس خارج فقه - 31 / شهریور / 1370

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله الطاهرين ولعنة الله على اعدائهم اجمعين

عن اميرالمؤمنين (عليه السلام) انه قال: الفقيه كل الفقيه من لم يقطئ الناس من رحمة الله و لم يؤيسهم من روح الله و لم يؤمنهم من مكر الله (1)

احاديث متعددی با اين مضمون هست. خلاصه‌ی حرف اين احاديث اين است که حقيقت را آن چنان که هست، برای مردم بيان بکند؛ نه با سختگيریها و تنگ نظریها و دخالت دادن برخی کج فهمیها مردم را مأیوس بکند، نه با هوی پرستی و تبعیت از رأی غيرمتکی به مبانی، مردم را از مکر الهی ایمن بکند و به گناهان تشويق نماید. لب فقاہت اين است: فهم حقيقت دين و حقيقت شريعت و بيان آن به مردم.

امروز که بعد از مدت نسبتاً طولانی تعطيلمان، مجدداً اين مباحثه را شروع می‌کنيم، طبق مرسوم درسهای حوزه‌ی، بعضی از مطالب را لازم دانستيم که عرض بکنيم، تا شايد ان شاء الله مفيد باشد؛ هم برای جمع حاضر، و هم برای هر کسی که از اين مطالب مطلع می‌شود. چند موضوع را به صورت پيوسته و شماره‌بندی شده يادداشت کرده‌ام، که عرض می‌کنم:

مطلب اول درباره‌ی نقش حوزه‌های علمیه است. در جامعه‌ی ما - چه در گذشته، چه حال و چه در آینده - درباره‌ی اين نقش بايد خیلی مطالعه و تدبر بشود. از مجموعه‌ی روحانيت، بخصوص حوزه‌ی علمیه را انتخاب کرديم؛ چون اين جا مزرع علمای دين و پرورشگاه نهالهای بالنده‌ی فقاہت در آینده است. اين حوزه‌ها در طول زمان توانسته‌اند اولاً دين را حفظ و تبیین کنند - که اگر زحمات حوزه‌های علمیه از آغاز تا امروز نمی‌بود، يقيناً از دين و حقایق دينی چیزی باقی نمی‌ماند؛ بقای دين مديون تلاش علمی حوزه‌هاست - ثانياً توانسته‌اند روحیه‌ی دينی مردم را تقويت کنند. از اين حوزه‌ها بوده است که علما و مبلغانی برخاستند و در ميان مردم تبليغ دين کردند و روحیه‌ی دينی را در مردم تقويت نمودند و همچنين توانستند فکر جامعه را هدايت کنند. از هزار سال پيش تا امروز - يعنی بعد از دوران حديث و متن‌گرایی، و از اول دوران استدلال - اين حوزه‌های علمیه بودند که توانستند فکر دينی مردم را هدايت کنند و به آنها روحیه‌ی دينی بدهند و دين را حفظ نمايند.

در طول زمان، در مسائل سياسی هم اين حوزه‌ها تأثير گذاشتند، و ما اين را در تاريخ گذشته‌ی خودمان هم ديده‌ايم؛ مثل دوران علامه‌ی حلی (رضوان الله عليه) (2) که مدرسه‌ی سيار داشت و طلاب را حتی با خود در شهرها و بلاد گوناگون حرکت می‌داد؛ و قبل از آن، در زمان شيخ طوسی (3) و شاگردان آن بزرگوار، که در آفاق دنياي اسلام پخش می‌شدند - چه در طرف شرق، چه در طرف غرب؛ مثل شهرهای شام و طرابلس و مصر و ديگر مناطق - و يا در زمان سيّد مرتضی (4)؛ و چه در زمانهای نزديک به زمان ما، مثل دوران قبل از شيخ انصاری (5)، زمان مرحوم کاشف الغطاء (6)، که حوزه‌های علمیه آن وقت در وضع تحولات جاری زندگی مؤثر بودند؛ و بعد شاگردان شيخ انصاری - مثل مرحوم ميرزای شيرازی (7) - و بعد آخوند خراسانی (8) و ديگرانی که نقش آنها را در قضایای قبل



از مشروطیت و در خود قضیه‌ی مشروطیت و بعد از آن تا زمان ما، همه می‌دانند (یعنی باید گفت همه هم نمی‌دانند. متأسفانه این جزو مباحث کم‌تحقیق شده و کم‌کار ماست؛ باید همه بدانند. اینها چیزهای دانسته شده و شناخته شده و ثبت و ضبط شده‌ی است)؛ و چه در زمان ما، که تحرك ملت و تحقق انقلاب اسلامی و حدوث جامعه‌ی با پایه‌های اسلامی، به وسیله‌ی حوزه‌های علمیه انجام گرفت. استاد حوزه‌ی علمیه بود که پیشاهنگ بود. طلاب و فضلاء حوزه‌ی علمیه بودند که در سرتاسر کشور، سربازان آن فرمانده و آن رهبر بودند. کاری انجام گرفت که در طول تاریخ اسلام، از بعد از صدر اول تا امروز انجام نگرفته بود، و آن تحقق این نظام اسلامی بود. در دوران بعد از انقلاب تا امروز هم که حضور طلاب و حوزه‌های علمیه در مراحل مختلف انقلاب واضح است.

پس، حوزه‌ی علمیه از جهات مختلف برای جامعه یک نقش حیاتی دارد و - همان‌طور که عرض کردیم - این باید مورد تدبیر قرار بگیرد؛ یعنی کسانی روی این فکر کنند، تحقیق کنند، مواد لازم را جمع‌آوری کنند و در این زمینه فکر نو ارائه نمایند.

مطلب دوم این است که حالا گنجینه‌ی با این عظمت در اختیار ما و در اختیار جهان اسلام و روحانیت اسلام است. قاعدتاً در هر جای دنیا یک چنین گنجینه‌ی اساسی وجود داشته باشد، برای آن شب و روز برنامه‌ریزی می‌کنند و لحظه‌ی از هدایتش غافل نمی‌مانند. بزرگان و صاحب‌نظرانی، برای این که چگونه از این ذخیره‌ی عظمی استفاده بشود، در حال برنامه‌ریزی هستند؛ ما چه‌طور؟ ما برای حوزه‌های علمیه‌ی خود چه‌قدر برنامه‌ریزی می‌کنیم؟ چه کسی این برنامه‌ریزی را می‌کند؟ چند درصد وقت بزرگان و برجستگان روحانیت، صرف برنامه‌ریزی برای حوزه می‌شود؟ آیا برای حوزه، به قدر یک اداره‌ی کوچک در امور دنیایی، یا به قدر یک دانشگاه کوچک، برنامه‌ریزی منظم انجام می‌گیرد؟ تحقیقاً نه! بله، یک نفر ممکن است برای درس خودش بنشیند فکر کند که تا آخر سال چه مسائلی را بگویم، چه‌طوری بگویم، به کدام کتابها مراجعه کنم. این کجا، و برنامه‌ریزی برای حوزه کجا؟

ما الان در کشور چه‌قدر حوزه‌ی علمیه داریم؟ در دوران تاریخ شیعه، آیا هرگز حوزه‌ی علمیه‌ی چون حوزه‌ی علمیه‌ی قم وجود داشته است؟ نه نجف، نه قم، نه اصفهان، نه مشهد، نه تبریز، و نه حوزه‌های بزرگ دیگر، هیچ‌کدام شاهد آن شکوفایی و عظمتی که حوزه‌ی علمیه‌ی قم در این دوره و در قبیل زمان ما داشته و دارد، نبودند. چه کسی برای این گنجینه‌ی به این عظمت، با حوزه‌های دیگری که امروز بحمدالله در سرتاسر کشور هست - چه حوزه‌های بزرگی مثل مشهد و اصفهان و تبریز و بعضی شهرهای دیگر، و چه حوزه‌های کوچکی که در سرتاسر کشور هست - برنامه‌ریزی می‌کند؟ چند درصد وقت ما برای برنامه‌ریزی صرف می‌شود؟ در مقابل این ارزش عظمی، آن کاری که ما می‌کنیم، تقریباً در حکم صفر است!

ما باید بدانیم که برای حوزه‌های علمیه، به برنامه‌ریزی احتیاج داریم. باید گروه‌های متخصص و متمحض در برنامه‌ریزی، برای این کار باشند؛ بنشینند و مرتب به حوزه‌ی علمیه و مسیر آن، نگرش داشته باشند و برای فردا و فرداهایش، برنامه‌ریزی‌های علمی کنند.

مطلب سوم این است که در حوزه‌ها، اساس، فقاقت است. فقه باید پیشرفت بکند. فقاقت به معنای خاص خود مورد نظر ماست. فقه به معنای عام - که آگاهی از دین است - در این‌جا فعلاً مورد بحث ما نیست؛ فقه به معنای خاص، یعنی آگاهی از علم دین و فروع دینی و استنباط وظایف فردی و اجتماعی انسان از مجموعه‌ی متون دینی، که خیلی



هم مهم است.

انسان از قبل از ولادت تا بعد از ممات احوالی دارد، و این احوال شامل احوال فردی و زندگی شخصی اوست، و نیز شامل احوال اجتماعی و زندگی سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و بقیه‌ی شوون اوست. تکلیف و سرنوشت همه‌ی اینها در فقه معلوم می‌شود. فقه به این معنا مورد نظر ماست، که اسمش همان احکام فرعی است؛ استنباط احکام فرعی از اصول. این، اساس حوزه‌هاست.

البته وقتی می‌گوییم فقه، مراد ما همین چیزی است که گفتیم. وقتی می‌گوییم فقهت، مراد ما آن متد کاری و شیوه‌ی کاری در حوزه‌هاست. این شیوه‌ی استنباط را به عنوان «فقهت» اصطلاح می‌کنیم، که در کلمات فقه‌ها هم کم و بیش به همین معنا به کار می‌رود. روش فقهت، یعنی همین روش رد فروع به اصول، و استنباط از اصول و مبانی استنباط - کتاب و سنت و عقل و اجماع - و کیفیت این استنباط و تقابل میان ادله و ترتیب و نوبت‌بندی ادله‌ی مختلف، که اول به چه مراجعه کنیم؛ فرضاً اول به ادله‌ی اجتهادی مراجعه می‌کنیم، به ظواهر مراجعه می‌کنیم؛ اگر ظواهر تعارض داشتند، چه کار بکنیم؟ اگر ظواهری نداشتیم، چه کار بکنیم؟ نوبت اصول عملیه کی می‌رسد؟ کدام اصل بر کدام اصل دیگر مقدم است؟ و از این قبیل. این شیوه‌ی ما در علم اصول آن را می‌خوانیم، اسمش را «فقهت» می‌گذاریم. پس، مبنا در حوزه‌های علمیه فقه است، به معنای آن علمی که گفته شد؛ و شیوه‌ی فقهت است، به این معنایی که بیان شد.

فقه و فقهت باید در حوزه‌ها پیشرفت بکند. این پیشرفت، هم از لحاظ عمق است، و هم از لحاظ سعه و فراگیری مسائل زندگی. فقه باید عمیق بشود؛ عمیقتر از آنچه که هست. همچنان که شما نگاه می‌کنید، فقه زمان علامه‌ی حلی (رضوان الله علیه)، از فقه زمان شیخ انصاری عمیقتر است؛ یعنی با آراء و نظرات گوناگون برخورد کرده و در طول زمان، عمق و پیچیدگی خاصی پیدا کرده است. فقه زمان مثلاً محقق ثانی - علی بن عبدالعالی کرکی (9) - نسبت به فقه زمان علامه، عمق بیشتری دارد. یا من باب مثال، فقه شیخ در مکاسب، از تعمق بیشتری برخوردار است. ما باید این عمق را روزافزون کنیم. عمق به معنای این نیست که به گوشه‌ها و حواشی و تدقیقات زاید پردازیم؛ نه، مسأله را حل‌جی کردن، آن را به روشهای نوی تحقیق زدن، و به وسیله‌ی آنها آن را عمیقتر کردن است. کسی که اهل تحقیق باشد، در میدان عمل می‌تواند این شیوه‌ی تحقیق را بشناسد.

ما باید به فقه عمق ببخشیم. از سطحی‌نگری در فقه بایستی پرهیز بشود. امروز فقه ما باید از فقه زمان شیخ و شاگردان شیخ و شاگردان شاگردان شیخ - که بزرگان دوره‌ی ماقبل ما هستند - عمیقتر باشد. در مسائل، ما به هیچ وجه نباید سطحی فکر کنیم. باید به فقه پیچیدگی و عمق ببخشیم. این، یک بعد از ابعاد پیشرفت فقهت است.

بعد دیگر، سعه و فراگیری مسائل زندگی است؛ یعنی ما باید به بعضی از ابواب - آن هم ابواب دارای اهمیت فردی، نه اهمیت اجتماعی - اکتفا نکنیم؛ مثلاً ابواب طهارت. شما الان نگاه کنید ببینید، تعداد کتبی که در باب طهارت نوشته شده، چه قدر است؛ تعداد کتبی که در باب جهاد، یا در باب قضا، یا در باب حدود و دیات، یا در باب مسائل اقتصادی اسلام نوشته شده، چه قدر است. خواهید دید آن اولی بیش از این دومی است؛ از بعضیها که خیلی بیشتر است. بعضی از کتب دوره‌ی ما، حتی کتاب جهاد را ندارد. مثلاً صاحب «حدائق» (10) و بسیاری از فقهای



دیگر، لازم ندانستند جهاد را که یکی از اصول اسلام و شریعت است، بحث کنند. البته «حداثق» دوره نیست - نقص دارد - اما از محلی که جهاد را باید بررسی کنند، خیلی گذشته و بحث نکرده‌اند. جهاد در آخر عبادات و قبل از ورود در معاملات و عقود است. خیلی‌های دیگر هم - مثل مرحوم نراقی (11) - بحث نکردند؛ عده‌یی هم که بحث کردند، خیلی مختصر بحث کردند و مثلاً می‌بینید که آن پیچیدگی‌های علمی را در بعضی از کتب به کار نبردند. ما باید به فقه وسعت بدسیم؛ یعنی فقه ما باید از لحاظ سعه‌ی سطح فقاقت پیشرفت کند و همه‌ی مسائل زندگی را شامل بشود.

امروز خیلی از مسائل هست که از لحاظ فقهی برای ما روشن نیست؛ حتی می‌خواهم این را بگویم که در بعضی از ابواب فقه، برخی از فروع هست که قدمای ما به آنها رسیدگی کردند و احکام آن را بیان نمودند؛ اما متأخرین حتی آنها را هم بحث نکردند. یعنی شما امروز اگر به «مبسوط» شیخ (رضوان الله علیه) یا مثلاً به «تحریر» علامه مراجعه بفرمایید، فروع بیشتری خواهید یافت، تا به خیلی از کتب فقهایی که بعد از اینها آمدند؛ و بخصوص فقهایی که نزدیک به زمان ما هستند و به فروع اهمیت کمتری می‌دهند؛ در حالی که این فروع هر کدام نقشی در زندگی جامعه دارند. پس، فقه بایستی گسترش پیدا کند.

امروز فقه ما باید احکام معاملات را خوب برسد؛ احکام اجاره را به شکل جهانی خوب نگاه کند؛ احکام انواع و اقسام قراردادهای از شرع مقدس استنباط و بیان کند. خیلی از اینها هست که امروز برای ما روشن نیست. شما ببینید یک مضاربه‌ی ما - که برای آن خیلی هم تره خرد نمی‌کردیم - می‌تواند علی‌الفرض بانکداری را اداره بکند. خیلی خوب، چرا ما در کتب فقهیه و ابواب مختلف فقهیه تفحص لازم نکنیم، تا راههایی را برای اداره‌ی زندگی پیدا نماییم؟ پس، هم از لحاظ سطح بایستی پیشرفت بکند و گسترش بیشتری پیدا نماید، و هم از لحاظ روش. همین روش فقاقتی که عرض شد، احتیاج به تهذیب، نوآوری و پیشرفت دارد. باید فکرای نو روی آن کار بکنند، تا این که بشود کارایی بیشتری به آن داد.

مطلب چهارم این است که در عین حالی که فقاقت اساس امر است، نباید از دیگر علوم اسلامی در حوزه‌ها غفلت بشود. مثلاً می‌بایست علم قرآن، شناسایی قرآن، فهم قرآن و انس با قرآن به عنوان یک علم و یک رشته در حوزه‌ها وجود داشته باشد. طلاب ما باید قرآن و یا لااقل بخشی از قرآن را حفظ کنند، یا حداقل با آن مانوس باشند. چه قدر مفاهیم اسلامی در قرآن هست که اگر ما بخواهیم در فقه بحث کنیم، به فکر آنها نمی‌افتیم. این انزوای قرآن در حوزه‌های علمیه و عدم انس ما با قرآن، برای ما خیلی مشکلات درست کرده است و بعد از این هم خواهد کرد و به ما تنگ‌نظری خواهد داد.

من یک وقت در سالهای قبل از انقلاب در مشهد در درس تفسیر، به طلبه‌ها می‌گفتم که ما از اول «بدان ایدک الله»، تا وقتی که ورقه‌ی اجتهادمان را می‌گیریم، می‌توانیم حتی یک بار به قرآن مراجعه نکنیم! یعنی وضع درسی ما این‌طوری است که اگر طلبه‌یی از ابتدا حتی یک بار به قرآن مراجعه نکند، می‌تواند همین رشته‌ی ما را از اول تا آخر سیر کند و مجتهد بشود! چرا؟ چون درس ما اصلاً از قرآن عبور نمی‌کند. متأسفانه حالا هم که نگاه می‌کنم، می‌بینم همان‌طور است. ما در فقه گاهی مثلاً یک آیه‌ی قرآن را ذکر می‌کنیم، آن هم خیلی رویش کار و تحقیق نمی‌شود؛ به قدری که در روایات ما بحث می‌شود و کار می‌شود.



قرآن از حوزه‌ی ما منزوی است؛ مثلاً علم قرآن، مسائل مربوط به قرآن؛ همین چیزهایی که شما می‌بینید تحت عنوان علوم قرآن الان رایج شده و گذشتگان کتابهای زیادی درباره‌ی آنها نوشتند و حالا هم خوشبختانه بعضیها توجهاتی به آنها می‌کنند. تفسیر هم که یک علم مستقل است، همین‌طور است. حدیث، آشنایی با حدیث، علم حدیث، شناخت حدیث، که غور در این علم، به دسته‌بندیهای خوب، فهرست‌بندیهای خوب و استفاده‌های خوب منتهی بشود - که متأسفانه از همه‌ی آنها ما الان محروم هستیم - همین‌طور است. در رجال هم که باید کار و تحقیق بشود، همین‌طور است. اگرچه کتابهای خوبی نوشته شده، لیکن درعین حال انسان احساس می‌کند که خلأ عظیمی در رجال وجود دارد. ما از همین شناخت و معرفت رجال است که می‌خواهیم حجت را برای خودمان در باب سنت به دست آوریم؛ باید روی آن کار بشود. تاریخ هم همین‌طور بسیار مهم است. حتی از تاریخ هم می‌شود در فقه استفاده کرد. بسیاری از مسائل فقهی است که به تاریخ ارتباط پیدا می‌کند؛ ولی ما کمتر به این ارتباط توجه کرده‌ایم و حتی آن را کشف نکرده‌ایم. البته من تاریخ را به عنوان یک علم مستقل عرض می‌کنم، یک علم اسلامی است؛ بایستی کسانی در آن کار کنند.

فلسفه هم اگرچه در حوزه‌ها رایج است، اما درحقیقت باید گفت که مهجور است. فلسفه باید در حوزه‌ها رواج پیدا کند. فلسفه فقط این نیست که ما کتاب منظومه یا اسفار را بگیریم و از اول تا آخر بخوانیم؛ نه، تبحر در فلسفه به این معناست که ما بتوانیم از تمام افکار فلسفی موجود دنیا - که به شکل ساعت‌نگاری پیش می‌رود و ساعت‌به‌ساعت فکر فلسفی مطرح می‌شود - و از ماده‌ی فلسفه‌ی موجود خودمان مطلع باشیم و در مقابل فلسفه‌های غلط و انحرافی، خودمان را در حال آماده‌باش نگهداریم و احیاناً اگر نقطه‌ی مثبتی در آنها هست، از آن نقطه‌ی مثبت استفاده بکنیم. فلسفه‌ی ما این‌طوری پیشرفت می‌کند؛ والا در حد شناخت افکار و کلامات بزرگان به این اندازه ارزشی ندارد. فلسفه باید ما را به معرفت کامل برساند. باید دید در وادی معرفت در سطح بشری، چه کار دارد می‌شود. بایستی پی‌درپی کارهای جدید، افکار جدید، روشها و متدهای جدید در حوزه مطرح بشود.

کلام جدید هم به همین ترتیب است. امروز مباحث کلامی که برای دفاع از عقاید دینی مطرح است، غیر از مباحث آن وقتهاست. چه کسی حالا شبهه‌ی «ابن کمونه» (12) را مطرح می‌کند؟ امروز شبهات فراوانی در عالم ذهنیات و معارف بشری هست. حوزه‌های علمیه باید این شبهات و راه مقابله‌ی با آنها را بدانند و در مقابل فلسفه‌ها و گرایشها و مذهبها، همیشه یک حالت بُرندگی و تهاجمی داشته باشند. پس، این رشته‌ها باید در حوزه‌ها مورد توجه قرار بگیرد و متخصصانی در این علوم تربیت بشوند و حوزه به چشم بی‌اعتنایی به اینها نگاه نکند.

در گذشته اگر کسی می‌خواست در حوزه مقام علمی پیدا کند، بایستی به تفسیر نمی‌پرداخت! یک آقای ملای محترم عالمی فرضاً اهل تفسیر باشد و مردم از تفسیر او استفاده کنند، بعد برای خاطر آن که این درس موجب می‌گردد او به بی‌سوادی شهره بشود، این درس را ترك کند! شما را به خدا این فاجعه نیست؟! باید عکس این باشد؛ یعنی بگویند آقای فلانی، متخصص و استاد بزرگ تفسیر است؛ ایشان متخصص در فلسفه است؛ ایشان متخصص در کلام است؛ ایشان متخصص در تاریخ است؛ یعنی باید عنوانی در حوزه باشد. این‌طور چیزها باید در حوزه ارزش پیدا بکند؛ کمالین که در گذشته هم از این چیزها بوده است.

در همین زمان خود ما، مرحوم علامه‌ی طباطبایی (13) (رضوان الله علیه) در حدی بود که اگر منحصر به فقاهت می‌شد، یقیناً به مرجعیت تقلید می‌رسید. ایشان از علمای زمان خودش، اگر بیشتر نبود، کمتر نبود؛ اما فقاهت را



به کسانی سپرد که مشغول فقاقت بودند. آن زمان در قم مرحوم آية الله بروجردی (14) با آن عظمت، و اساتید بعد از آن بزرگوار، مشغول کار فقاقت بودند؛ اما ایشان آمد مشغول فلسفه گردید و رکنی شد، و بعد از آن که در قم هیچ نشان قابل توجهی از فلسفه نبود، آن را احیا کرد؛ شاگردانی تربیت نمود، معارف فلسفه را راه انداخت و گسترش داد. البته قبل از ایشان امام فلسفه می گفتند، لیکن در دایره‌ی محدودی و با شاگردان مخصوصی؛ اما ایشان گسترش داد، درس را وسیع کرد و عمرش را به فلسفه صرف نمود. حوزه‌ها باید این‌طور باشند. این‌گونه نباشد که همه باید رشته‌ی فقاقت را بگیرند؛ خیر، طلبه باید بداند که اگر رشته‌ی تاریخ یا تفسیر یا فلسفه یا کلام یا علوم قرآن یا بقیه‌ی علوم اسلامی را پیمو، ارزشی در انتظار اوست و ارزشگذاری مناسبی می‌شود.

مطلب پنجم این است که حوزه باید از پیشرفتهای جهانی - در همه‌ی مسائلی که به علوم اسلامی ارتباط پیدا می‌کند - مطلع بشود و خود را با آنها هماهنگ کند. مثلاً امروز در باب جامعه‌شناسی، مفاهیم جدیدی مطرح می‌شود که این مفاهیم، با حوزه‌ی کار علمای دین ارتباط پیدا می‌کند. فرض کنید مفاهیم جامعه‌شناسی یا تاریخی مارکس در داخل اجتماعات می‌آید و وسیله‌ی برای القای تفکرات ماتریالیستی و فلسفی مارکس می‌شود. مباحث اجتماعی یا اقتصادی مارکس، با مسائل فلسفی مارکس از هم جدا هستند. اگرچه اینها را به هم زنجیر و قفل کرده و ارتباط داده است، لیکن مقوله‌های جدایی هستند. ماتریالیسم یک مقوله است، سوسیالیسم علمی در باب اقتصاد یک مقوله‌ی دیگر است. یا طبقات اجتماعی، آن‌طوری که مارکس در تحول تاریخی - که همان مبنای سوسیالیسم علمی است - ترسیم می‌کند، یک حرف دیگر است؛ اما همان مسائل اقتصادی و همان مفاهیم اجتماعی می‌آیند در ذهن فلسفی مخاطبان خودشان اثر می‌گذارند؛ آن وقت حوزه‌ی علمیه برای مقابله‌ی با ماتریالیسم، این دفعه شروع به تلاش و راه رفتن می‌کند!

چرا ما از اول متوجه نباشیم که چه چیزی دارد در دنیا فراهم و فرآورده می‌شود، تا به افکار بشر داده بشود، تا خودمان را از ریشه آماده کنیم؟ بنشینیم تا صد سال بعد از مرگ مارکس، که افکار او همه جا منتشر شد و وارد کشور ما گردید و چهار نفر از بچه‌های ما رفتند توده‌ی یا مارکسیست شدند و خدا را انکار کردند، آن وقت تازه به این فکر بیفتیم که حالا مثلاً علیه بی‌دینی و بی‌خدایی آنها کتاب بنویسیم! این درست است؟ راهش این است؟ یا نه، اگر از همان وقتی که تفکرات اقتصادی یا اجتماعی مارکسیسم یا هر مکتب دیگری داشت ریشه می‌گرفت و جوانه می‌زد - من به عنوان مثال مارکسیسم را می‌گویم، که حالا امروز در دنیا دیگر از مارکسیسم تقریباً خبری نیست؛ امروز باز چیزهای دیگری هست - چنانچه حوزه‌های علمیه متوجه بودند و خودشان را هماهنگ می‌کردند و پیش می‌بردند، می‌توانستند بموقع و بجا آن افکار صحیح اسلامی را بدهند و نگذارند که در موضع تدافعی قرار بگیرند؛ همیشه موضع تهاجمی و تبیینی داشته باشند. پس، بایستی خودشان را با افکاری که به نحوی با مسائل اسلامی ارتباط پیدا می‌کند، هماهنگ نمایند.

منطق دیالکتیکی مدتها در دنیا پیش آمده بود، هگلی پیدا شده بود و دیالکتیکی درست کرده بود؛ در همه‌ی عالم هم پخش شده بود و یواش یواش آمده بود و منطق شکلی و صوری را که پایه‌ی استدلالهای ماست، مورد تعرض قرار داده بود؛ ما تازه به فکر افتادیم که بیاییم دیالکتیک را خراب یا ردش بکنیم! این‌گونه برخورد با قضایا، برخورد انفعالی است. بایستی با تحولات جهانی آشنا بود، تا برخورد انفعالی پیش نیاید؛ بلکه برخورد فعال پیش بیاید.

مطلب ششم این است که حوزه باید با سبکهای نوین تحقیق آشنا بشود. تحقیق که می‌گوییم، منظورمان، هم تحقیق عمقی



است - یعنی همان چیزی که ما در حوزه به آن تحقیق می‌گوییم؛ یعنی تعمق در مطلب - و هم تحقیق عرضی است، که در روشهای اروپایی به آن هم تحقیق می‌گویند، و ما به آن تتبع می‌گوییم. در اسم‌گذاری بحثی نداریم؛ این هم یک نوع تحقیق است؛ تحقیق عرضی است، تحقیق سطحی است؛ یعنی در سطح و در عرض، دنبال مطلبی گشتن. امروز هر دو نوع تحقیق، روشهای نوینی دارد. استادانی می‌نشینند، دانشجویانی را هدایت می‌کنند؛ کار گروهی انجام می‌گیرد و تحقیقی دسته‌جمعی عرضه می‌شود. تحقیق دسته‌جمعی، خاطر جمع‌تر از تحقیق فردی است؛ اختلافات کمتر می‌شود و پیشرفته‌تر می‌گردد. این روشها را باید در حوزه به کار بیندازیم.

ما در حوزه همیشه روش فردی را دنبال می‌کردیم. به نظر من، هنوز هم روشها فردی است. همین درسی که شما ملاحظه می‌کنید، یک کار فردی است. درست است که صدنفر، هزارنفر پای درسی نشسته‌اند، اما هر یک از آنها جداگانه با استاد روبه‌روست و مخاطب استاد است؛ بعد هم می‌رود و مشغول کار خودش می‌شود. حتی مباحثی ما کاری فردی است. عجیب است! یک روز این آقا استاد می‌شود، او شاگرد؛ این گوینده است، او شنونده؛ یک روز هم او استاد می‌شود، این شاگرد؛ او گوینده می‌شود، این شنونده! یعنی کار با هم و دسته‌جمعی نیست، تعامل فکری نیست؛ کار فردی است. البته این کار فردی جهات حسنی هم دارد، که محسنات این کار و این شکل نباید از دست برود؛ اما روشهای دسته‌جمعی هم در دنیا معمول است؛ چرا ما از این روشها استفاده نکنیم؟

مطلب هفتم این که حوزه باید به سمت تخصصی شدن پیش برود. خوشبختانه الان کارهایی شده و اقدامات مقدماتی انجام گرفته است؛ اما باید جدیت بیشتری بشود و زمان‌بندی صورت گیرد. تا کی ما می‌خواهیم به شکل کامل تخصصی کنیم؟ تاکنون دو رشته‌ی تخصصی در قم به وجود آمده، که ظاهراً یکی تفسیر است و یکی کلام؛ لیکن این مقدار که در گوشه‌ی دو رشته‌ی تخصصی با دو نفر استاد به وجود بیاید، کافی نیست. البته این به عنوان قدم اول، کار خوبی است، لیکن بایستی تخصصی شدن در حوزه جدی گرفته بشود. با این سطح وسیع و کار عظیمی که وجود دارد، حتی خود فقاقت - معاملات و عبادات - را تخصصی کنند. درست است که اینها به کار هم می‌خورند و هر کدام ممکن است در دیگری اثر بگذارند، اما در عین حال هر کدامی خودش یک کار جداگانه است که می‌تواند یک متخصص داشته باشد. اصول و فقه و ابواب مختلف فقه و تخصص و درجات تخصص و روشهای دیگر را باید در حوزه جدی گرفت.

نکته‌ی هشتم این است که در حوزه باید به تبلیغ به صورت جدی توجه بشود؛ یعنی برای تبلیغ برنامه‌ریزی شود. این ذخیره‌ی عظیم در حوزه - این همه روحانی جوان آماده‌ی حرف زدن و تبلیغ کردن - در اختیار ماست؛ مگر این چیز کمی است؟ البته طلاب همیشه به شکل خودجوش و خودرو می‌روند، و این در جاهای مختلف، با دعوت و بی‌دعوت، خوب و بد، مفید و کم‌فایده و پُرفایده هست؛ اما هیچ محصول حساب‌شده‌ی از آن انتظار نیست. چرا؟ چون برنامه‌ریزی نیست. یک وقت هم اگر خدای نکرده طلبه‌ی در گوشه‌ی تبلیغی بکند که به نفع تمام نشود، کسی نیست که جلوی آن را بگیرد، یا ضایعه‌اش را جبران بکند؛ چون قبلاً برنامه‌ریزی و حسابگری نشده است. باید بنشینند حساب کنند که تبلیغ در کجا، به وسیله‌ی چه کسی، به وسیله‌ی کدام ابزار تبلیغ، محتوای آن تبلیغ چه باشد، هدف آن تبلیغ چه باشد.

ما تبلیغ می‌کنیم که از مخاطب خود چه درست کنیم؟ گاهی شما می‌خواهید تبلیغی بکنید که فرضاً از مخاطبتان، یک داوطلب حضور در جنگ تحمیلی درست کنید، تا تحت تأثیر حرفهای شما، یک ماه، دو ماه، شش ماه به جبهه



برود. يك وقت هدف شما از تبليغ اين است كه يك مؤمن درست كنيد، كه تا آخر عمر با اين ايمانش زندگي كند. يك وقت هم يك مسأله‌ی فصلی پيش آمده، می‌خواهید تبليغ بكنيد، برای اين كه او را در مواجهه‌ی با آن مسأله‌ی فصلی آماده نماييد؛ اين هم يك طور است. در حوزه بايد دستگاہی مخصوص برنامه‌ريزی تبليغ وجود داشته باشد؛ برنامه‌ريزی كند، كار كند و افراد را برای تبليغ آماده نمايد.

نكته‌ی نهم اين است كه فكر وحدت دين و سياست را، هم در تفقه و هم در عمل دنبال بكنيد. آقایان بدانند كه فكر جدایی دين و سياست، به عنوان يك آفت، بكلی ريشه‌كن نشده است. متأسفانه هنوز در حوزه‌ها كسانی هستند كه خيال می‌كنند حوزه بايد به كار خودش مشغول بشود، اهل سياست و اهل اداره‌ی كشور هم مشغول كار خودشان باشند؛ حداكثر اين كه با هم مخالفتی نداشته باشند! اما اين كه دين در خدمت اداره‌ی زندگي مردم باشد و سياست از دين تغذيه بكند، هنوز در بعضی از اذهان درست جا نيافته است. ما بایستی اين فكر را در حوزه ريشه‌دار كنيم؛ به اين شكل كه هم فقاہت را اين طور قرار بدهيم، و هم در عمل اين گونه باشيم. يعنی چه؟ يعنی استنباط فقہی، بر اساس فقہ اداره‌ی نظام باشد؛ نه فقہ اداره‌ی فرد. فقہ ما از طهارت تا ديّات، بايد ناظر به اداره‌ی يك كشور، اداره‌ی يك جامعه و اداره‌ی يك نظام باشد. شما حتی در باب طهارت هم كه راجع به ماء مطلق يا فرضاً ماء الحمام فكر می‌كنيد، بايد توجه داشته باشيد كه اين در يك جا از اداره‌ی زندگي اين جامعه تأثیری خواهد داشت؛ تا برسد به ابواب معاملات و ابواب احكام عامه و احوال شخصی و بقيه‌ی ابوابی كه وجود دارد. بایستی همه‌ی اينها را به عنوان جزئی از مجموعه‌ی اداره‌ی يك كشور استنباط بكنيم. اين در استنباط اثر خواهد گذاشت و گاهی تغييرات ژرفی را به وجود خواهد آورد.

در عمل هم بايد اين گونه باشيم. بايد طلاب را برای نيازهای جامعه تربيت كنند. اين جامعه احتياج به قاضی دارد. بايد دستگاہی در قم طلاب را به سمت تربيت قاضی سوق بدهد. اين طور نباشد كه تربيت قاضی را هم حوزه به عهده‌ی ديگری واگذار بكند. جایی در حوزه باشد كه طلاب را برای حضور در دستگاہهای گوناگون اداری كشور - مثل سازمانهای عقيدتی، سياسی و ادارات مختلفی كه احتياج دارند - سوق دهد. جایی باشد كه اشخاص و جمعی را به سمت پيدا كردن مسائل مهم - كه نظام به آنها نياز دارد - سوق دهد.

ما امروز درباب اداره‌ی كشور به مسائلی برخورد می‌كنيم كه مشكلات و معضلات دينی و فقہی ماست؛ ما پاسخ اينها را می‌خواهيم، اما کسی جوابگو نيست. بايد خودمان بنشينيم، يا آقایی را ببينيم و از او بخواهيم، يا فرضاً بگويم در كتابها بگردند و جواب اين مسأله را پيدا كنند. بايد دستگاہی آماده باشد و تمام مشكلات و معضلات نظام را پيش‌بيني كند؛ نسبت به آنها فكر كند، راه‌حل ارائه كند و جواب و پاسخ آماده را برای آن آماده نمايد. اين، جزو وظايف حوزه‌های علميه است؛ لذا متعلق به اسلام است، و اسلام آن چیزی است كه حوزه‌ی علميه برای آن به وجود آمده است.

البته بُعد ديگر وحدت دين و سياست اين است كه حوزه‌های علميه بایستی از سياست هرگز دور نمانند. طلاب بايد آگاهی سياسی پيدا كنند. مبادا جريانهای سياسی روز، بر ذهن طلاب در حوزه‌ی علميه سبقت بگيرند. طلاب بايد در فضای سياسی حضور داشته باشند؛ بلکه جلوتر از زمان باشند و فكر سياسی روشن داشته باشند؛ كما اين كه علمایی كه فكر سياسی روشن داشتند، مفيد بودند.



ما عالم ملای محقق شجاع به درد بخوری از لحاظ شخصی را می بینیم که به خاطر نداشتن فکر سیاسی، یک جا وجودش باید مفید واقع می شده، اما مفید واقع نشده است؛ یک جا نظری داده، که آن نظر برخلاف است؛ یک جا در مورد فردی تشخیصی داده، که آن تشخیص، تشخیص غلطی است و موجب اشتباهات بزرگی در این باب شده است. وقتی ما به فکر سیاسی اهمیت ندادیم، این گونه خواهد شد. عالم دین، بایستی فکر سیاسی روشن و زنده و متناسب با لحظه‌ی حال داشته باشد.

مطلب دهم این است که در حوزه نسبت به ارزشهای اسلامی، حداکثر عنایت و احترام بشود؛ مثلاً طلبه‌ی جبهه‌رفته و عمری در جبهه صرف کرده، بایستی ارزش والایی در حوزه داشته باشد. طلبه‌یی که بخشی از عمرش را در نظامی، در بخشی، در ارگانی از ارگانها صرف کرده، آن جا مشغول خدمت شده و به خاطر مصلحت نظام، خودش را از شوق و ذوق هر طلبه‌یی - که عبارت است از بودن در حوزه و درس خواندن و تحقیق و امثال اینها - دور نگهداشته، باید به او ارزش داده بشود. مبادا در حوزه طوری مشی بشود که تصور گردد اگر طلبه‌یی به ارگانی رفت و فرضاً پنج سال، ده سال مشغول خدمت شد، از ارزش طلبگی او در حوزه چیزی کم می شود؛ نخیر، باید بگوییم که بر ارزش او اضافه می شود. آیا ارزش این طلبه بیشتر است، یا آن کسی که اصلاً اعتنایی به این نیاز جامعه نکرد؟ در حالی که به او احتیاج بود، نیم نگاهی هم نکرد و مشغول درس خواندن خودش شد؟ معلوم است که راه راحت تر و بی دردسترتر و راه عافیت این است که انسان آن جا بماند، مشغول کار خودش بشود و اصلاً اعتنایی هم نکند. البته چهار کلمه هم بیشتر خواهد خواند، اما معلوم نیست که بیشتر و بهتر بفهمد و مسائل را بهتر درک کند.

حوزه باید به مجاهدتها و گذشتهایی که طلبه‌ها کردند، به حضورشان در جبهه‌ها، به حضورشان در ارگانها اهمیت بدهد، آنها را ارج بگذارد، برای آن ارزشی قایل بشود و سعی کند که اگر از لحاظ علمی کمبودی دارند، برایشان به یک نحو اختصاصی جبران کند. فرض کنید طلبه‌یی است که به خاطر نیاز انقلاب، نیاز مردم، نیاز دینی، به نقطه‌ی بد آب و هوای دوردستی - که به طور طبیعی کسی حاضر نیست به آن جا برود - رفته و شش ماه، یک سال، پنج سال در آن جا مانده است. حوزه باید برای این شخص ارزش قایل بشود. این خیلی با ارزش است، تا آن کسی که این زحمت را بر خودش هموار نکرده، این سرما و گرما و ناامنی و گرسنگی و مشکلات و تحقیر و خطرکردن و از زن و بچه دورماندن و امثال اینها را تحمل نکرده و در حوزه مانده است. ارزش کدامشان بیشتر است؟ یقیناً آن کسانی که مجاهدت و تلاش کردند، بایستی برای آنها ارزش بیشتری قایل شد. این ارزشها باید به حساب بیاید؛ نمی گوییم هم بیشتر؛ هر کدام یک ارزش است. ممکن است کسی هم در حوزه مانده و فرضاً تحقیق خیلی برجسته‌یی در حوزه کرده، که البته آن هم یک ارزش دیگر است.

ارزشهای اسلامی باید به حساب بیاید. یکی از این ارزشها، تبلیغ در جاهای خطرناک و دوردست و در جاهای محتاج تبلیغ است. یکی از این ارزشها، حضور در جبهه‌هاست. یکی از این ارزشها، حضور در ارگانها و از این قبیل چیزهایی که دارای اهمیت و ارزش است.

نکته‌ی یازدهمی که حوزه‌ها باید به آن توجه کنند، این است که برای طلابی که درآمدی جز شهریه‌ها ندارند، از روشهای جدید استفاده شود. بالاخره باید کارهایی انجام بگیرد؛ مثل خانه‌ی سازمانی، مثل بن مخصوص، مثل بیمه و از این قبیل. برای طلاب در حوزه‌ها باید این کارها انجام بگیرد، تا قدری فکرشان آرام باشد. اگرچه این رویه‌ی قناعت و زهد، رویه‌ی حسنه‌ی طلاب ما در حوزه‌های علمیه است و طلبه‌ها بایستی این را با رفاه طلبی عوضی بگیرند و



می باید آن را حفظ بکنند، لیکن درعین حال بایستی این فکرها هم بشود.

نکته‌ی دوازدهم این است که در حوزه باید از درگیر شدن با مسائل جناحی بشدت پرهیز شود؛ که بحمدالله این رعایت شده، باز هم رعایت بشود. بخصوص طلاب جوان باید مواظب باشند و این مسائل خطی و جناحی و گروهی و معارضه‌ها و درگیریها و غیبتها و امثال این چیزها را به داخل حوزه‌ها نکشانند، که در حوزه‌ها بکلی ضایعه به بار خواهد آمد.

مسأله‌ی سیزدهم این است که هر طلبه‌ی برای آینده‌ی زندگی علمی و فکری خودش برنامه‌ریزی کند؛ بی‌هدف در حوزه نماند. مدتی تحصیلات هست؛ دارد کفایه می‌خواند، می‌خواهد درس خارج برود، درس خارج می‌رود، می‌خواهد مجتهد بشود، خیلی خوب، بعد برای آینده باید برنامه‌ریزی کند. هر کسی ذوقی دارد، هر کسی توانی دارد، هر کسی ممکن است موقعیت خاصی در اختیارش قرار بگیرد؛ اینها را از پیش برنامه‌ریزی کند و خودش را آماده نماید. این چنین نباشد که ده سال، پانزده سال، بیست سال بگذرد و همین‌طور بی‌هدف در حوزه باشند و پای این درس و آن درس بنشینند و فسیل بشوند؛ نه فایده‌ی برای مردم، و نه فایده‌ی برای خودشان داشته باشند.

مطلب چهاردهم - که شاید یکی از مهمترین، بلکه باید گفت مهمترین این مسائل است - مسأله‌ی تهذیب اخلاق در حوزه‌های علمیه است؛ که ما چون راجع به این مسأله زیاد صحبت کرده‌ایم و مکرر عرض کرده‌ایم، نخواستیم که درباره‌ی آن تفصیل زیادی بدهیم.

مسأله‌ی تهذیب اخلاق، مسأله‌ی ساده‌زیستی، مسأله‌ی اعراض از زخارف دنیا را بایستی در حوزه‌های علمیه جدی گرفت. این‌طور نباشد که طلبه به خاطر خانه‌اش - که دو خیابان تا محل درس فاصله دارد - به فکر ماشین شخصی بیفتد. ماشین چیست؟ از اول، بنای کار طلبگی بر عسرت و بی‌اعتنایی به زخارف دنیوی بود؛ اما حالا فوراً به فکر بیفتیم که یک ماشین شخصی و یک خانه‌ی کذایی داشته باشیم! البته باید حداقل معیشتی وجود داشته باشد؛ طوری که انسان ذهنش مشغول آن چیزها نباشد و بتواند درسش را راحت بخواند و کار لازم و مورد توقع را انجام بدهد؛ اما این‌طور نباشد که طلبگی هم به چیزی مثل بقیه‌ی کارهای دیگری که بعضی می‌کنند - دنبال تجملات و دنبال زخارف و امثال اینها رفتن - تبدیل شود. این عیب خیلی بزرگی است که باید بشدت از آن جلوگیری شود.

مسأله‌ی پانزدهم این است که در امتحانات طلاب - که بسیار هم مهم است - ممتحنان باید با روش خود، طلاب را از غور بی‌حاصل در بعضی از کارهای کوچک و ریز و عبارتها و ریزه‌کاریها و پرداختن به حواشی و امثال اینها برحذر بدارند و بیرون بکشند. این‌طور نباشد که طلبه خیال کند اگر بخواهد امتحان بدهد، بایستی مثلاً این‌گونه در جزئیات دقت بکند و این ریزه‌کاریها را بداند، و نتیجتاً از آن مسائل اصلی باز بماند. البته در درسها هم باید این نکته رعایت شود، اما عمده در امتحان است. نه تنها طلاب را بایستی از غور بی‌حاصل در بعضی از کارهای کوچک برحذر بدارند، بلکه بیشتر باید آنها را به تحقیق، به تفحص، به آزاداندیشی، به سعه‌ی مسائل مورد نظر و نوآوری سوق بدهند.

آخرین مسأله، مسأله‌ی کتابهای درسی است. این کتابهای درسی ما ابدی نیست که باید تا آخر گفت: «ثلاثة لیس لها نهاية؛ رسائل، مکاسب، کفایه». نه، یک روز رسائل نبود، یک روز مکاسب نبود، ملایی مثل شیخ درست شد. یک روز کفایه نبود، ملایی مثل آخوند درست شد. این چنین نیست که ما خیال کنیم تحصیل حتماً از طریق این کتابهاست؛



نه، نگاه کنیم، عیب این کتابها را پیدا کنیم و یک کتاب بی‌عیب در اختیار بگذاریم؛ ببینیم آیا این ترتب علمی درست است، یا درست نیست؛ اگر دیدیم درست نیست، شکل درستش را پیدا کنیم. هیأت‌هایی برای نوشتن کتاب، نوشتن مطالب جدید، فقه مقارن را در حوزه باب کردن، و خلاصه روشهای نو را در کتابهای درسی هم به کار گرفتن، باید اختصاص پیدا کند.

اینها نکاتی بود که ما می‌خواستیم در باب مسائل مربوط به حوزه‌ها عرض کنیم. اگرچه خیلی از شما آقایانی که این‌جا تشریف دارید، فارغ از این مسائل هستید - چون در حوزه نیستید و در بیرون از حوزه قرار دارید - اما اجمالاً خواستیم این مسائل در فضای فکری طلبگی ما وجود داشته باشد.

و الحمدلله رب العالمین

1) نهج البلاغه، کلمات قصار، ش 90

2) 648 - 726 (ق)

3) 385 - 460 (ق)

4) 355 - 436 (ق)

5) 1214 - 1281 (ق)

6) 1154 - 1228 (ق)

7) 1230 - 1312 (ق)

8) 1255 - 1329 (ق)

9) 940 ق - ؟)

10) شیخ یوسف بحرانی (1186 - 1107 ق)

11) 1185 - 1245 (ق)

12) 683 ق - ؟)

13) 1281 - 1360 (ش)

14) 1253 - 1340 (ش)